

کالبدشکا فی مرگ مهسا

علی ربیعی

مرگ مهسا امینی واکنش‌های زیادی را به دنبال داشت. واکنش‌هایی که غالباً از جنس احساس و عاطفه و از روی نگرانی صورت گرفته‌اند. برخی نیز مساله را در سطحی عمیق‌تر مورد توجه قرار دادند. مهسا و مهساها... و حوادث غمناکی از این دست، مدتی است که جامعه را متأثر کرده که یا پس از مدتی فراموش می‌شوند یا به ذهنیت جمعی جامعه کوچ می‌کنند. اما سوابق تجربی نشان می‌دهد این اتفاقات، هیچ تغییر نگرشی در حوزه سیاستگذاری فرهنگی و اجتماعی ایجاد نکرده‌اند در صورتی که در شرایط طبیعی و در يك دولت پاسخگو، اولین تبعات اتفاقاتی از این دست باید در تغییر رویکرد کارگزاران سیاسی و سیاستگذاران رخ دهد. علت نیز مشخص است: آدم‌ها، همان‌ها هستند و با همان فقر معرفتی و نگرش خاص. هر کدام از این اتفاقات، از سحر خدایاری گرفته تا سهیلا جورکش باید دستمایه تحقیق و بازننگری در سیاست‌ها، روش‌ها و اقدامات قرار گیرد. برخی سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی، قربانیان مختلفی دارد که جان‌نرخ‌ترین آنها، قربانیان انسانی همچون «مهسا» است. اما به اعتقاد من، جامعه با روح و روانش قربانی و جمهوری اسلامی و حتی «فراجا» متضرر این نوع سیاستگذاری‌ها هستند. این مساله در چهار بعد قابل بررسی است:

۱- سیاستگذاران و مفروضات سیاستگذاری: سیاستگذاران فرهنگی که گستره تصمیمات آنها نه تنها نهادهای فرهنگی بلکه نهادهای اجتماعی و همچنین زندگی روزمره مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد، از فرآیندهای درست و علمی استفاده نمی‌کنند. نگاهی به آدم‌های ثابت و کارگزاران اصلی تصمیم‌سازی در حوزه فرهنگ نشانگر آن است که این حوزه، فاقد تنوع دیدگاهی است و افراد با تصورات و تفکرات خاص، تصمیم‌سازی و بعضاً تصمیم‌گیری می‌کنند. فقدان دانش و عدم توجه به تحولات محیطی و تغییرات نسلی که نه تنها شامل ایران بلکه يك اتفاق جهانی است، بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی به علوم اجتماعی و راه ندادن افرادی که در مسیر فکری آنها قرار ندارند سبب شده تا با برخی مفروضات ناقص، اصول سیاستگذاری‌ها شکل بگیرد. حضورم در برخی جلسات و کمیته‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی را مرور می‌کنم. به خاطر می‌آورم مساله نمایش چند عکس از رقص چند کودک خردسال در يك

مهدكودك آنچنان غيرعلمي همراه با تعميم ناروا و حتي فقدان شناخت از احساس و عواطف كودك و دوران كودكي مورد بحث قرار ميگرفت كه عمق فاجعه امروز براي من و همگان روشن است. نگاه كنيد به تصميمات اخير در همبسته كردن نادرست حجاب و عفاف، محدوديت فضاي مجازي با عنوان صيانت غيرمستقيم تا سياست اشتباه حذف غربالگري ژنتيك به بهانه راهبرد صحيح سياست جمعيتي. معتقدم اين سياستگذاران زندگي يك معلول، مشكلات عاطفي و اقتصادي خانوادههايشان و آثار اجتماعي آن را درك نكرده اند و حتي از هزينه پوشك و ايزيلايف براي يك خانوار دو معلول به بالا اطلاعي ندارند. به نظر من مفروضات سياستگذاران فرهنگي، مبتني بر يك فهم بسته از نزاقت جامعه، عدم توجه به تغييرات نسلي و ارزشي و اعمال سياستهاي كهنه براي نسلهايي است كه اساسا نسبي با اين سياستگذاران و تصميمهاي آنها ندارند.

۲- نظامهاي مديريت و ارزيابي: امروز مشخص شده، سياستهاي اعمال شده آثار بسيار محدودی بر هدفگذاريهاي انجام شده، برجاي گذاشته است. اولين درس مديريت اين است: يا هدفگذاري غلط صورت گرفته يا شيوههاي مديریتی و اجرا با مشكل مواجه است. آيا پس از اين همه اتفاقات ناگوار، وقت آن نرسیده است كه در سياستها و شيوههاي مديریتی بازنگري صورت گیرد؟

۳- رويههاي اجرايي و ناکارآمدی نهادي: نهادهاي ايجاد شده براي اعمال سياستهاي فرهنگي، قواعد و شيوههاي صحيح و اثرگذار را شناسايي نكرده اند. به كار گرفتن «فراجا» در سياستهاي ترويجي با ابزار نهادي كه كاركردهاي آن مربوط به فرهنگ نيست موجب قرباني شدن اين نهاد خواهد شد. تجارب نشان ميدهد وقتي سياستگذار در كوچه و خيابان مواردی را برخلاف سياستگذاريهاي خود مي بيند فشار خود را (بدون درك درست) بر ابزارهاي قهري مثل «فراجا» افزايش ميدهد. حتي اگر فرض كنيم فهم ديني و تحليل سياستگذاران فرهنگي از حجاب كاملا برحق بوده باشد، چون با دانش محدود قادر به سياستگذاريهاي ترويجي نبوده و حتي نهادهاي مجري سياستهاي ترويجي نیز از كاركردهاي مناسب برخوردار نيستند به ناچار فشار بر نيروي انتظامي و قوه قضاييه افزايش مي يابد. در حقيقت، نشانههاي معدودي از سياستگذاري ايجابی براي فرهنگسازي در جامعه قابل مشاهده است.

۴- افكار عمومي: براي پيشگيري از اين دست مسائل، نيازمند گفتوگوي اجتماعي در سطح جامعه هستيم. نظام آموزشي از مدارس تا دانشگاهها بايد محلي براي تبیین و گفتوگو و ايجاد فضايي براي تبادل عقايد، كنشهاي منصفانه و منطقي كردن جامعه از افراد تا نهادها باشد. دزموند توتو، رييس كميسيون حقيقت و آشتي در دوران پسا آپارتايد

آفریقایی جنوبی در کتاب «مسیر آشتی»، صلح و آشتی حقیقی میان مردم و حاکمان تأکید می‌کند، این مسیر از انکار گذشته به دست نخواهد آمد، بلکه صبر و صداقت می‌تواند کلید ورود ما به دنیایی انسانی‌تر باشد، روشی که می‌توانم به سیاستگذاران فرهنگی و اجتماعی برای تعامل با افکار عمومی توصیه کنم.

این روزها در مطالب منتشر شده کمتر به راه‌حل‌ها اشاره شده و بعضاً راه‌حل‌ها در حد شناسایی عاملین عملیاتی و اجرا تنزل داده شده است. براساس آنچه نوشته‌ام، اگر به دنبال اصلاح بنیادین و قرار گرفتن در مسیر درست و منطبق بر چهره رحمانی اسلام و اعتمادزا با مردمان هستیم باید متوجه منشا این اتفاقات شویم. سیاستگذاران و مفروضات و نیز فرآیند سیاستگذاری در حوزه فرهنگ به بیراهه رفته است. این نوع سیاستگذاری که متکی بر زمینه‌های ایجابی مبتنی بر شناخت تحولات اجتماعی نبوده و با فشار به سمت سیاست‌های سلبی، مسیر نادرستی را تحمیل کرده باید تغییر یابد. تغییر سیاست و فرآیند سیاستگذاری فرهنگی و اجتماعی، گرفتن درس حکمرانی از وقوع این اتفاقات تلخ و ناگوار است.

من: □□□□□□ □□□□□□ 27 □□□□□□ 1401 □□□□□□